

جبران، خلیل جبران، ۱۸۸۳-۱۹۳۱م
[الاجنحة المنكسرة، فارسی]
قصه‌ی عشق / جبران خلیل جبران؛ ترجمه‌ی مسیحا برزگر. -
تهران: خانه معنا، ۱۳۸۴.
۱۲۸ ص.

ISBN: 964-8689-12-1

کتاب حاضر در سال‌های مختلف توسط ناشران و مترجمان متفاوت
منتشر شده است.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. داستان‌های عربی - قرن ۲۰ میلادی، الف، برزگر، مسیحا،

۱۳۴۰ - مترجم. ب. عنوان.

۸۹۲/۷۳۵ PJA ۴۸۵۶/ب۴۲ الف ۳۰۳۳

ت ۱۳۸۴

۸۴-۱۹۰۷۳

کتابخانه ملی ایران

۳۰۰۰ تومان

قصه‌ی عشق

جبران خلیل جبران

مسیحا برزگر



قصه‌ی عشق

جبران خلیل جبران

مسیحا برزگر

ناشر: خانه معنا

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴

طرح روی جلد: علی برزگر

حروفچین: خانه معنا

نمونه خوان: مریم رضا زاده طامه

لیتوگرافی: فرایند گویا

چاپ: ستاره سبز

صحافی: معین

۳۰۰۰ نسخه

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

تلفن: ۸۸۷۲۱۵۰۸

۵۵۵

فهرست

دیباچه‌ی مترجم / ۹

فروغِ تابناکِ عشق / ۱۲

غمِ غریبانه‌ی عشق / ۱۷

بهار عشق و دلدادگی / ۲۲

عشق نیلوفری / ۲۷

غزل عاشقانه‌ی خداوند / ۳۵

رازهای دل / ۴۰

آه، می‌خواهم زنده بمانم! / ۵۶

شمعی در باد / ۸۰

مرغان هواهای باز / ۱۰۱

فراق / ۱۰۸

آه، ای ناخدای سفرهای دریایی من! / ۱۱۹

دیباچه‌ی مترجم

«عشق آمد و شولایِ سبزش را روی دلم کشید.

دلم بیدار شد،

جوانه زد،

شکوفه داد

و خندید.

بی آنکه حدس زده باشم،

مبتلا شدم به عشق،

مبتلا شدم به سلما.

آری، هجده ساله بودم که عاشق شدم.»

نام جبران خلیل جبران کافی است تا همچون شرابی

ناب، وجد و حال بیاورد و شور و سرمستی ایجاد کند.

من نام دیگری را نمی‌شناسم که چنین اثری داشته

باشد و با نام او در این زمینه برابری کند. صرفِ شنیدن

نام او زنگ‌هایی را در دل‌های ما به صدا درمی‌آورد که

طنین آن از جنس صداها‌ی زمینی نیست.

خلیل جبران موسیقی ناب است، رازی‌ست که فقط

گاه‌گاه شعر می‌تواند به قلمرو آن نزدیک شود، اما فقط

گاهی و نه همیشه.

جبران خلیل جبران دوست‌داشتنی‌ترین روح این

زمین زیباست. قرن‌ها گذشته، آدم‌های بزرگی آمده و

قصه‌ی عشق

رفته‌اند، اما جبران خلیل جبران هنوز یکه است. من گمان نمی‌کنم که در آینده‌ی نزدیک هم کسی مانند او پا به عرصه وجود بگذارد؛ کسی که ژرفای بینش او را داشته باشد و بتواند همچون او به قلمرو ناشناخته‌ها پا بگذارد.

او کاری غیرممکن را به انجام رسانده است. او توانسته است رایحه‌ای از فراسو را به مشام جان ما برساند. او زبان ما و وجدان ما را ارتقا بخشیده است. گویی همه‌ی عارفان دنیا و همه‌ی شاعران دنیا و همه‌ی روح‌های آفریننده‌ی دنیا، در وجود او يك جا گردآمده‌اند. گرچه او در امر تسخیر دل‌های مردم توفیقی عظیم حاصل کرده، اما همان‌طور که خود اشاره کرده است، به تمامی حقیقت نایل نشده است و بدیهی است که نمی‌توان به تمامی حقیقت نایل شد. او می‌گوید بارقه‌ای از حقیقت بر آئینه‌ی دلش تابیده است. فقط بارقه‌ای. اما درك بارقه‌ای از حقیقت نیز، به معنی در راه بودن است، در راهی که رو به سوی تمامی حقیقت دارد، راهی که متوجه‌ی مطلق و هر آن چیزی است که جهانی‌ست.

در نوشته‌های جبران خلیل، شخص او غایب است. شما او را در نوشته‌هایش نمی‌یابید. رمز زیبایی کارهای او نیز در همین نکته نهفته است. او به جهان فرصت داده بود تا از نوک قلم او جاری شود و او تنها واسطه‌ی این سیلان و جریان باشد. او همچون نی بر

قصه‌ی عشق

لبان آن حقیقت بی‌صورت و بی‌مرز جای گرفته بود تا آن نایی بی‌منتها بتواند نفس خویش را در آن دمیده و زیباترین نغمه‌ها را به وجود آورد.

بدیهی‌ست جبران خلیل نمی‌توانسته همه‌ی تجربه‌ی خویش را در قالب تنگ کلمات بریزد. تجربه‌ی گلستانی شکوفا، در ژرفای وجود او باقی ماند و او فقط دامنی از گل برای ما به ارمغان آورد. اما همین دامن گل کافی‌ست تا دلیلی باشد بر آن که گلستانی وجود دارد.

او از گلستان می‌آید؛ با دامنی آغشته به رایحه‌ی باغ و عطر گل‌ها. پنجره‌های دل‌تان را باز کنید تا نسیمی که می‌وزد، آن رایحه‌ی دل‌انگیز را با خود به خانه‌ی وجود شما نیز بیاورد؛ شما که باغ و گلستان‌تان آرزوست.

او از گلستان می‌آید؛

با دامنی آغشته به رایحه‌ی باغ و عطر گل‌ها.

پنجره‌های دل‌تان را باز کنید.